

رُتَبِ تَرِبَت

جواد محدثی



«آب زمزم» و «ترتت کربلا» با هم مناظره می کردند.

خاک کربلا گفت:

- ای آب زمزم، تو شریف تر از آب فراتی، چون حسین و یارانش از تو نوشیدند و سیراب شدند، آنگاه، راه کربلا و آن سفر سرخ را پیش گرفتند، اما فرات، در عطش نوشیدن از لب‌های حسین ماند و... حسین را در کنار فرات تشنه شهید کردند. این شط فرات بود که تشنه لب‌های سید الشهداء علیه السلام بود.

آب زمزم گفت:

۸

شماره اول - زمستان ۱۳۸۸
رُتَبِ تَرِبَت



گوهر سازی و مروارید آفرینی، از تلاقی «آب» و «خاک»، پدید می‌آید. خاک کربلا، آب زمزم؛ چه معجون عشق آفرینی، چه داروی شفا بخشی، چه اکسیر دگرگون سازی!

- ای خاک کربلا، تو در آن صحرای عطش و قحطی آب، خون‌های پاک و جوشان آن خدایی مردان را، گرم گرم، احساس کردی و بستر آن پیکرهای مجروح گشتی. آن خون‌ها بردامن تو جاری گشت و آن لاله‌های سرخ، در خاک تو رویدند. من از تو، بوی آن عزیزان را استشمام می‌کنم.

تو بوی شهادت می‌دهی.

تو، بوی حسین و عباس و اکبر می‌دهی.

تو ای خاک، بوی خون می‌دهی! بوی خون خدا، ثارالله.

چگونه می‌توان از خاک، «لؤلؤ» ساخت و مروارید آفرید؟

هنری می‌خواهد به عمق عشق و ژرفای شوق.

این گوهر سازی و مروارید آفرینی، از تلاقی «آب» و «خاک»، پدید می‌آید.

خاک کربلا، آب زمزم؛ چه معجون عشق آفرینی، چه داروی شفا بخشی، چه

اکسیر دگرگون سازی!

آنان که به زیارت منای عشق رفتند و از خاک مزار حسین علیه السلام هدیه‌ای گرانبها

آوردند و آنان که به زیارت کوی عرفان رفتند و از زمزم اسماعیل تحفه‌ای جانبخش

آوردند و این دو را در هم آمیختند، گلی پدید آمد که صفای اسماعیل ذبیح و عطر

حسین شهید را همراه داشت.

دانه‌های گلی، به صورت «تسیح» درآمد،

منظومه‌ای بلند از فداکاری، رشته‌ای پیوسته به ایثار،



و کهکشانی بی‌انتها از خداگونگی و خلوص.
کدام گل بود که به اندازهٔ این «ترت آمیخته به زمزم» می‌ارزید؟
و کدام گل بود که به خوشبویی «تسیح ترت» بود؟! این همان گلی بود که همنشین
گل شد و چون گل معطر گشت.

وقتی آب زمزم به ترت کربلا نوشانده شود،
وقتی عطر خون «ثارالله» با خاک نینوا عجین گردد،
«ترت سیدالشهدا» پدید می‌آید، که در دست ذاکران، «ذکر» می‌گوید،
و از سجده‌گاه ساجدان، نور ابدیت تا عرش، تنوره می‌کشد.
آری... تسیح ترت، قصیده‌ای صد بیتی است!
واژه‌هایش، همه عاشورایی،
و... ترکیبش، کربلایی! و وزن و آهنگش، «زهرایی»...

قصیدهٔ صد بیتی «ترت»،
گویاتر از معلقات سبع است و شیواتر از «شاهکارهای ادبی»!
واژه‌هایش همه عاشورایی است و... آشنا و مأنوس.
مضمون این قصیده، هدیهٔ خداوند به «فاطمه» است،

الله اکبر،

الحمد لله،

سبحان الله،

این سرود مقدس، سروش غیبی است که جبرئیل، از عرش خدا سوغات آورد،
سرودی عرشی است که آهنگ ملکوت دارد و زیر و بم آن یاد خدا و ثنای اوست.
زهرای اطهر، تسیحی از ترت حمزهٔ سیدالشهدا ساخت و این منظومهٔ بلند را به
رشته کشید و جاودانه ساخت.

بعدها وقتی «منا»ی حسین پیش آمد،

خاک کربلا، جایگزین خاک «میدان احد» و قبر حمزه شد. این است که قصیده صدبیتی «تسیح تربت»، ماندگار شد و «مفهوم» برای همگان گشت و میان توده‌ها جا باز کرد و فراگیر شد و بر سر زبان‌ها افتاد. حتی زنان ساده‌دل روستایی ما نیز، این قصیده را می‌دانند و با تعابیر و ترکیب‌هایش آشنايند و هر روز، آن را در سرودی آهنگین، با همه کربلايان، «همنوايي» می‌کنند. گوهرها را یا از ژرفای دریاها و دل‌صدف‌ها بر می‌آورند یا از سنگ کوه‌ها و معدن‌ها می‌تراشند... یا به صورت مصنوعی و بدلی می‌سازند. «یاقوت سرخ» و «الماس چشم نواز» را بر انگشترها و زیورها می‌نشانند، از «دُر» و «لؤلؤ» و «مرجان»، گرانبهارترین وسایل زینتی می‌سازند و از عقیق، فیروزه، لعل، زبرجد، یُسِر و سنگ‌های قیمتی دیگر گردن‌بند و انگشتر. اما... همه این‌ها یک سو، یک دانه «تسیح تربت» هم سوی دیگر. کدام قیمتی تر است و عیارش بالاست؟

باز، «خاک کوی عشق» است که در این موازنه برنده است، وجلوه «تربت»، در دیده دل، افزون‌تر و مغناطیس آن، جان‌ها را جذب‌تر. دانش بشری، چگونه «اشعه لیزر» را زاده یاقوت می‌شناسد، ولی نور متصاعد از «مهر و تسیح تربت» را هنگام سجود، در نمی‌یابد، که هم دل ساجد را روشن می‌سازد و هم فراتر از کهکشان‌ها می‌رود؟

چرا پنجره‌های گشوده به غیب را می‌بندیم؟!

چرا به شبکوری خفاش گونه عادت می‌کنیم؟...

چه کسی گفته است که «جماد» حرف نمی‌زند و سنگ و خاک «نطق» ندارد؟ «کوه و دریا و درختان همه در تسیح‌اند!»؛ ﴿وَ لَكِنَّ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۱

«منا» یک قربانگاه بود، شاهد اخلاص و تسلیم ذبیح، و... «کربلا»، قربانگاهی دیگر که هفتاد و دو قربانی در آن منا جان باختند.



تنها هاجر و ابراهیم نبودند که «اسماعیل» را به «مذبح» آورند، محمد و علی و فاطمه علیهم السلام نیز «حسین» را به قربانگاه عشق فرستادند و به این «فدا» در راه «رضای خدا» تن دادند.

اگر ابراهیم و اسماعیل را می‌بایست آزمود، محمد و حسین علیهم السلام را نیازی به آزمون نبود. آن روز که مشتی از خاک کربلا را، جبرئیل برای رسول الله آورد، همه قضا یا روشن بود و همه تسلیم محض بودند و اطاعتِ مطلق و راضی به رضای دوست. مگر خود حسین علیه السلام نفرمود:

رَضِيَ اللهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصِرُ عَلَيَّ بَلَاءَهُ وَ يُؤْفِينَا أُجُورَ
الصَّابِرِينَ^۲

این، خط کربلایی حسین است، و سرمشق «سلوک» در وادی «جهاد عاشورایی» و «ذکر اربعینی». کجاست آن دل و دیده، که بر گوهر آن تربت خونین، اشک خون بارد؟ دل‌های دریایی و جان‌های کربلایی، گوهر «تربت» را در ساحل عشق، با «اشک» شست و شو می‌دهند.

این است رمز جلوه و جلای همیشگی «تربت حسین». «اربعین»، نگاهی مجدد به «عاشورا» ست. و همه... جا نیز «کربلا» ست! قصیده صد بیتی تربت، تربت بالا دارد. هر کس «تربت تربت» را شناخت، از شمیم آن سرمست شد و چهره و پیشانی بر آن سود و بوی کربلا از آن استشمام کرد. همنوایی با این شعر موزون عاشورایی را از یاد نبریم و از تربت تربت، غافل نشویم.